



کنکور، ضرورت نامیمونِ رو به زوال

کنکور، بر اثر شرایطی که نظام آموزشی ما از سال‌های ۱۳۲۰ به بعد به وجود آورده و پس از انقلاب با تورم واحدهای دانشگاهی گسترده‌گی بیرون از اندازه یافته، ضرورت گشته است. این ضرورت را ناخجسته شمردیم از این نظر که اولاً فقط و فقط بر اثر توسعه نسجیده و بیش از حد واحدهای دانشگاهی و مراکز آموزش عالی، سلب استقلال دانشگاه‌های معتبر، و هجوم بی سابقه و سیل وار دانش‌آموختگان دبیرستانی به مقطع تحصیلی کارشناسی عموماً برای دریافت مدرک لازم آمده است. ثانیاً، بر اثر بی‌کفایتی شیوه برگزاری آن، به غایتی که از آن در نظر بوده نرسیده است. ثالثاً، و از همه زیانبارتر، برای کسب علم فضای ناسالمی پدید آورده است.

بسیاری از مراکز و واحدهای دانشگاهی ما اعتبار لازم آکادمیائی ندارند از این لحاظ که فاقد تجهیزات (کتابخانه درخور، آزمایشگاه، کارگاه، وسایل فنی متعلق به فضای مجازی) حتی به میزان و به کیفیت حد اقل لازم اند؛ از امکان برقراری ارتباط برخوردار نیستند؛ هیئت علمی آنها ذی‌صلاحیت و فضای آموزشی آنها مناسب نیست. این خود می‌رساند که مراکز و واحدهای دانشگاهی آنچنانی به مسامحه و تحمیلی معتبر شناخته شده‌اند. بسیاری از این واحدها، در سطح دبیرستان‌های کشورهای پیشرفته که سهل است، در سطح شماری از دبیرستان‌های کشور ما هم نیستند.

شیوه برگزاری کنکور، مواد آن، پرسش‌های آزمونی آن، و اصولاً کفایت آن نیز سخت در محل تأمل است و منظور غائی آن را به درستی برآورده نمی‌سازد. مقصود نهائی

از کنکور انتخاب آن دسته از دانش‌آموختگان دبیرستانی باید باشد که، برای ورود به مراکز دانشگاهی در رشته مورد علاقه خود، استعداد و شایستگی دارند که عموماً میسر نمی‌شود و داوطلب، در همین نخستین مرحله، از راهی که اختیار آن را در نظر داشته منحرف و دور می‌گردد.

شرکت‌کنندگان در کنکور، در رشته مورد علاقه خود پذیرفته نمی‌شوند که سهل است، در رشته‌ای پذیرفته می‌شوند که اصلاً مستعد آن نیستند و کمترین گرایشی به آن ندارند. ضمناً، موادی که در کنکور برای ورود به رشته تحصیلی معینی گنجانده شده بعضاً هیچ ربطی به آن رشته ندارد. مثلاً در رشته پزشکی یا فنی، زبان عربی و الاهیات و ادبیات وارد شده که، برای سنجش شایستگی ورود به آن رشته‌ها، نقشی ندارند و اصولاً تنها برای ورود به رشته‌های زبان و ادبیات عربی و الاهیات و ادبیات فارسی لازم است. نقص عمده دیگر اینکه پرسش‌های آزمون‌ها استاندارد نیست و با مهارت و تخصص لازم تهیه نمی‌شود. از جمله، در همین الاهیات، پرسش‌هایی می‌توان سراغ گرفت که هرگاه به طلبه درس خارج خوانده حتی به مراجع عرضه شود پاسخ‌های یکسان دریافت نمی‌گردد*. زان سو، در بعضی از مواد بسیار ضروری برای جمیع داوطلبان ورود به دانشگاه در همه رشته‌ها مثل زبان فارسی و زبان خارجی، پرسش‌ها به صورتی است که برای سنجش مایه شرکت‌کننده در آنها اصلاً با کفایت نیست. تازه، هرگاه شرکت‌کننده

(* اگر مقصود از درج این پرسش‌ها در آزمون، آزمایش حس دینی و ایمان و اعتقاد داوطلب باشد، باید گفت آب در هاون کوفتن است؛ چون حس دینی اصولاً با آزمون تستی سنجیدنی نیست. حس دینی امری است باطنی و قلبی. بیهوده نبوده و نیست که خطاب قرآن کریم و پیامبرگرامی ما همواره و صرفاً متوجه مؤمنان است و کافران به حال خود رها شده‌اند: لکم دینکم ولی دین پرورش حس دینی و تحکیم و تقویت آن نیز، در فرهنگ اسلامی و عرفانی، از راه مجالس وعظ خطیبان پرمایه و چیره‌دست و مشایخ همچنین از طریق اعمال و هم با استمداد از هنر در مرثی و تعزیه صورت می‌گیرد. چنانچه، در فرهنگ مسیحی، از نوعی از انواع موسیقائی به نام passion (آلام مسیح) و در فرهنگ شیعی از اذان با صدای روح‌نواز و مرثی آهنگین بهره می‌جویند و، در این میان، آزمون تستی هیچ‌کاره نیست.

در اوایل عمر دانشگاه در ایران، تنها در دانشکده پزشکی و فنی و متعاقباً در دانشکده حقوق بود که امتحان ورودی داشتند. مواد امتحانی، در رشته پزشکی، PCB (فیزیک، شیمی، بیولوژی) و، در رشته فنی، ریاضی و فیزیک و شیمی بود لاغیر. آزمون نیز تشریحی و شرط قبولی معدل امتحان ورودی و محدود به ظرفیت مشخص دانشکده بود.

در کنکور بتواند بی‌مایگی خود را در این مواد - مثلاً زبان خارجی - با امتیازات مواد دیگر به نوعی جبران کند، در مراکز دانشگاهی به روی او باز خواهد بود. نتیجه آنکه، حتی در رشته‌هایی همچون ادبیات، زبان‌های خارجی، ارتباطات، مدیریت و عموماً علوم انسانی، کسانی پروانه ورود کسب می‌کنند که به زبان خارجی نه می‌توانند کسب معلومات کنند، نه در مجامع شرکت مفید و مستمر داشته باشند، نه از منابع بهره جویند، نه مقاله بنویسند، و نه با هم‌تایان خود ارتباط برقرار کنند.

از همه این آفات زیان‌آورتر، فضای ناسالمی است که کنکور در عرصه علمی کشور ما پدید آورده است. ابتدا باید یادآور شویم که کنکور به ایفای نقش در ورودی دانشگاه و مدارس عالی منحصر نمانده، در سطح دبستانی و دبیرستانی نیز، به صورتی، همان کارویژه را یافته است. سپس به این جریان پردازیم که در دبیرستان، به ویژه سال‌های پایانی آن، عموماً دانش‌آموزان علم را نه برای نفس علم بلکه برای قبولی در کنکور کسب می‌کنند. از این رو، تنها و تنها بر موادی، به اصطلاح امروزی، متمرکز می‌شوند که به کار امتیاز آوردن در کنکور آید - موادی که نه فقط مورد علاقه آنان نیست و برای مقصد نهائی آنان نقشی ندارند بلکه حتی از آشنایی با آنها چه بسا اکراه داشته باشند. بدین قرار، شاید بتوان گفت کنکور‌گشونده سابقه و گرایش علمی و ذوقی سالم است. در چنین محیطی، دانش‌آموز نه فرصت و مجال و نه انگیزه آن را دارد که، در جنب مواد درسی، مطالعات حاشیه‌ای و تکمیلی دلخواه خود را داشته باشد، بگذریم از آنکه تعطیلات تابستانی را با دغدغه کنکور محسوس است و، از این تعطیلات، آن‌چنان که مقتضای ایام جوانی است، نمی‌تواند برای نفس تازه کردن فایده بگیرد. در واقع، کنکور او را به چنبر خود در می‌آورد و قالب‌ریزی می‌کند و به او اجازه نمی‌دهد و سعت نظر پیدا کند و، ضمن کسب معلومات و به موازات آن، پرورش فکری یابد و شهروندی سهیم در خدمت به جامعه و اعتلای آن گردد.

اکنون این قول چه بسا علم‌گردد که همه این عوارض را شرایط هجوم انبوه دانش‌آموختگان دبیرستانی به دانشگاه‌ها تحمیل کرده است و از پذیرش آنها گزیر نیست. اما واقعیت امر گویای آن است که کنکور سراسری، از آنجا که نتوانسته است جوابگوی

مقاصد سیاست‌گذاران آکادمیائی گردد و آفاتی فاحش به بار آورده، به رغم مقاومت سازمان‌ها و گروه‌هایی که در شئون متعدّد متولی آن یا منتفع از آن‌اند، ظرف خود را شکسته و در سراسی بی زوال افتاده است؛ نهایت آنکه متأسفانه این زوال به مسیر درستی هدایت نشده و به بیراهه رفته و ناهنجاری‌های تازه‌ای به بار آورده است. به واقع، در مقطعی از تحصیلات دانشگاهی، کنکور عملاً نقش تعیین‌کننده خود را از دست داده است. اما این نقش‌باختگی تنها به سود داوطلبانی از خانواده‌های برخوردار از بنیه مالی کافی است و، از آن اسفبارتر، باعث شده است برخی از واحدهای دانشگاهی به مراکز کسب و کار (business) مبدّل گردند.

در چنین شرایطی، آیا می‌توان به حذف کنکور مبادرت کرد؟ مع‌الأسف جواب منفی است. اما، با تدارکاتی برای تغییر شرایط، حذف کنکور به صورت کنونی و نشان دادن ارزش‌سنجی‌هایی از نوع دیگر به جای آن میسر است. البته تدبیر کار را تنها هیئتی متخصص با پشتوانه تحقیقات وسیع و همه‌جانبه درباره چند و چون اوضاع می‌تواند اتخاذ کند. اما آنچه اجمالاً در این باب می‌توان متذکر شد آن است که چاره‌جویی‌ها شایسته است به مقاصدی به شرح زیر ناظر باشد:

- کیفیت تحصیلات دانشگاهی محسوساً بهبود یابد؛
- سیل هجوم انبوه به دانشگاه‌ها سد گردد؛
- شمار دانشجویان هر رشته با نیازمندی‌های کشور مطابقت یابد*؛

(* شرح زیر در این باره نمونه‌ای است تعمیم‌پذیر از واقعیتهای اسفبار و هشداردهنده که شایسته است سیاست‌گذاران و متولیان آموزش دانشگاهی به آن توجه کنند:
در حدود ۱۱۹ دانشکده کشاورزی در سراسر کشور فعال هستند و پیوسته مهندس کشاورزی فارغ‌التحصیل تولید می‌کنند. در حالی که ۸/۵ میلیون هکتار کشت آبی و حدود ۴ میلیون هکتار زمین زیر کشت دیم داریم و برای تأمین نیروی کارشناسی مورد نیاز این مقدار زمین ۲۰-۲۲ دانشکده کشاورزی کافی است. کیفیت نیروی انسانی فارغ‌التحصیل هم، جز در حدود ۱۰ درصد، بسیار پایین است. ضمن اینکه، تکرار می‌کنم، ما اصلاً به این تعداد نیروی انسانی نیاز نداریم. در حال حاضر ۲۵۵ هزار دانشجو در دانشکده‌های کشاورزی در حال تحصیل‌اند و ۲۰۰ هزار مهندس کشاورزی بیکار هم داریم. واقعاً ۹۰ درصد این نیروی انسانی زاید است و متأسفانه آن ۹۰ درصد نه در ایران کاری دارند و نه دارای کیفیت بالایی هستند که بتوان آنان را به خارج از کشور فرستاد...)

– داوطلبان مستعد بتوانند در رشته‌های مورد علاقه خود وارد شوند؛
– ورود به مقاطع بالای دانشگاهی به خصوص دوره دکتری هدفمند و بدین لحاظ محدود گردد و بیشتر به کسانی اجازه ورود به آن داده شود که بخواهند در عرصه تحقیقاتی و تدریس در دانشگاه‌ها خدمت کنند.

برای نیل به این مقاصد، به نظر می‌رسد در وهله اول شایسته باشد وزارت علوم به ارزش‌سنجی مراکز و واحدهای دانشگاهی از حیث امکانات و تجهیزات مادی و معنوی مبادرت ورزد و فقط آنهایی را معتبر و مورد تأیید خود اعلام کند که از آن جهات در حد نصاب مقبول باشند. این ارزش‌سنجی مقرون به انحلال مراکزی که به تأیید وزارت علوم نرسیده باشند نخواهد بود و آن مراکز به فعالیت خود ادامه خواهند داد و طبعاً، در حد خود، از اعتبار نسبی برخوردار خواهند بود. نظیر این ارزش‌سنجی را وزارت علوم در مورد مجلات علمی- پژوهشی- هرچند نه به شیوه مطلوب- اختیار کرده است. در واقع، عمل وزارت علوم در ارزش‌سنجی دانشگاه‌ها نظیر عمل بانک مرکزی در مورد مؤسسات اعتباری خواهد بود که شماری از آنها را معتبر تشخیص می‌دهد و اعتبار آنها را تضمین می‌کند و بقیه را، هرچند تأیید نمی‌کند، در ادامه فعالیت آزاد می‌گذارد*.

→ این نیروی انسانی که هزینه‌های هنگفتی صرف آموزش آنان می‌شود به چشم خود دیده‌ام که شده‌اند «پارکبان» در کنار خیابان‌ها، یا «عوارض‌بگیر» فلان بزرگراه، و تازه اینها خوشحال‌اند که کاری پیدا کرده‌اند. بی‌خودی ۴-۵ سال وقت آنها را تلف می‌کنیم، کلی هزینه روی دوش دولت و بر عهده خانواده‌ها می‌گذاریم، و آخر سر می‌فرستیمشان به بازار کاری که به آنها نیاز ندارد، و اگر هم نیاز داشته باشد این مهندسان کشاورزی، به استثنای آن ۱۰ درصد که گفتم، کفایت لازم را برای به عهده گرفتن کار ندارند. بدی دیگرش این است که اینها چون «مهندس» شده‌اند حاضر به کار در مشاغل پایین‌تر هم نیستند. کاش به جای این همه مهندس، تکنیسین یا کارگر فنی تربیت کنیم که به آنها بسیار نیاز داریم...

در نظام آموزش عالی باید تجدید نظر کامل شود. نظام کنونی، به جای تربیت نیروی انسانی برای تأمین نیازهای بازار کار، فقط تولید مدرک می‌کند! مدارکی که نه در ایران خریدار دارد و نه در خارج از ایران. (نقل از مصاحبه عیسی کلاتیری (۲۳ مهر ۱۳۹۳) مندرج در مجله نگاه نو، سال بیست و چهارم، شماره ۱۰۳ (پاییز ۱۳۹۳)، ص ۴۰-۴۱)

* (اکنون، در وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ارزش‌سنجی دانشگاه‌ها به نوعی صورت می‌گیرد اما معیار آن محدود به مقاله‌های پژوهشی آن هم اساساً به لحاظ کمی و میزان ارجاع به آنهاست- که، در آن، سخن بسیار است- و بیشتر به منظور تعیین سهمی است که از بودجه کمکی برای دانشگاه‌ها مقرر می‌گردد. تازه این ارزش‌سنجی به سلب صلاحیت و اعتبار مرکز دانشگاهی و به رسمیت نشناختن مدرک آن منجر نمی‌گردد.

در ورود به مقاطع بالاتر (فوق لیسانس و دکتری و تخصصی) نیز برای دانش‌آموختگان مقطع لیسانس خود مرکز دانشگاهی، البته با تعیین حد نصاب معدل، اولویت منظور گردد. به هر حال، لازم است ورود به این مقاطع با مصاحبه جدی و وقوف به علایق داوطلب قرین گردد*.

وضع مقررات ویژه‌ای برای ورود دانش‌آموزان و دانشجویان مستعد کار و دانش و ازدوره‌گردانی به دوره کارشناسی نیز لازم به نظر می‌رسد با این ملاحظه که به مستعدان آنها، بر حسب معدل، فرصت ادامه تحصیل و کسب معلومات و مهارت در سطح بالاتر داده شود و بقیه، در همان سطح کاردانی جذب بازار کار شوند.

ناگفته نماند که، در رشته‌های بسیار متنوع حرفه‌ای و خدماتی، بازارهای کار ما از حیث صنعتگران و تکنیسین‌ها و ارباب حرفه دوره دیده کمبود جدی دارند و جای خالی آنان را کسانی به ناحق اشغال کرده‌اند که دوره حرفه‌ای منظمی را در آموزشگاه‌ها و هنرستان‌ها و دوره‌های کاردانی نگذرانده‌اند. از این رو، ضرورت دارد که سرمایه‌گذاری، در راه تأسیس نهادهای آموزشی از آن دست، به طرق مؤثر تشویق گردد. در واقع،

* در کشورهای پیشرفته اروپایی، کنکور - نه سراسری نه دانشگاهی - مقدمه پذیرش داوطلب نیست. هر دانشگاهی راه و روش خود را دارد. عموماً شرط ورود قبولی در امتحان ورودی و مصاحبه است یا ورود به دانشگاه و شرکت در سال اول تحصیلی آزاد است و شرط ادامه تحصیل قبولی در امتحانات سال اول است. در دوره دکتری، شرط ورود قبولی در مصاحبه و عرضه پیشنهاد (proposal) پایان‌نامه است. در مصاحبه، از جمله، هدف داوطلب از ورود به دوره دکتری و گذراندن آن پرسیده می‌شود و داوطلب باید حداقل یک صفحه در شرح آن بنویسد و تحویل دهد. پیشنهاد پایان‌نامه و شرح محتوا و منابع آن نیز باید دست‌کم در چهار صفحه نوشته و تسلیم شود.

بیشتر داوطلبان دوره دکتری بورسیه یا نیم بورسیه‌اند و عده آنان در هر رشته بسیار محدود است و عموماً از شمار انگشتان دست تجاوز نمی‌کند.

ناگفته نماند که دانشکده علوم دانشگاه تهران، در زمان رضاشاه، دوره دکتری نداشت. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران نیز فقط در رشته زبان و ادبیات فارسی مقطع دکتری داشت که تنها پنج دانشجوی (ذبیح‌الله صفا، محمد معین، پرویز ناتل خانلری، زهرا کیا، شمس‌الملوک مصاحب) در آن شرکت داشتند که مقایسه تولید انبوه «دانش آموخته مقطع دکتری» با آن معنی‌دار است. ضمناً، در آن زمان، مقطع فوق لیسانس اساساً وجود نداشت. در رشته زبان و ادبیات فارسی، از دانش‌آموختگان مقطع لیسانس معدودی، بیشتر به پیشنهاد و دعوت استاد فروزانفر، وارد دوره دکتری می‌شدند.

جماعت تکنیسین‌ها صنوف پشتوانه‌ای حسّاسی را در عرصه خدمات فنی و حرفه‌ای تشکیل می‌دهند و، در این عرصه، نقش مهمی دارند. لذا، به مقتضای حسّاسیت نقش خود، سزاوار است منزلت اجتماعی درخوری احراز کنند. بنگاه‌های بزرگ خدماتی و صنعتی و تولیدی همچون راه‌آهن و شرکت نفت سابقه ممتد درخشانی در تربیت تکنیسین‌های رشته‌های متعدد و متنوع فنی و خدماتی دارند که می‌تواند سرمشق قرار گیرد و، با تعمیم آن، شمار نظری از جوانان مستعد به آموزشگاه‌ها و هنرستان‌های مؤسسات بزرگ کشوری همچون برق و گاز و آب و حمل و نقل و ارتباطات جذب شوند و، با کسب مهارت‌های لازم، به موقع، به سپاه حرفه‌ای و خدماتی بپیوندند.

خلاصه کلام، زوال کنکور را باید به فال نیک گرفت و، به پاس آن، تا دیر نشده، شرایط تازه سالمی را جانشین آن ساخت تا هم فضای دانشگاهی پیراسته گردد هم کیفیت تحصیلی در مقاطع آن بهبود یابد و هم توزیع کار در جامعه به نحو مطلوب سامان گیرد و، نسل جوان از سرگردانی و سال‌ها سردرگمی در جست‌وجوی کار مناسب معاف گردد و، به جای آینده‌ای مبهم و مه‌آلود، چشم‌اندازی روشن از حیث تأمین معیشت و تشکیل خانواده و کسب جایگاه مناسب در جامعه به فراخور استعداد و همت خود پیش چشم داشته باشد.

سردبیر

